

ORIGINAL ARTICLE

Feasibility of Using Ownership in "Moon"

Hamzeh Nazarpour¹ , Aliakbar Izadifard²

1. Assistant Professor, Faculty of Theology and Islamic Sciences, Ilam University, Ilam, Iran.

2. Professor Faculty of Theology and Islamic Sciences, Mazandaran University, Babolsar, Iran.

:Correspondence
Hamzeh Nazarpour
Email: h.nazarpour@ilam.ac.ir

Received: 17/Nov/2023
Accepted: 23/Apr/2024

How to cite:
Nazarpour, H.; Izadifard, A.A. (2024). Feasibility of Using Ownership in "Moon", Civil Law Knowledge, 13 (1), 29-44.
(DOI: [10.30473/clk.2024.69745.3211](https://doi.org/10.30473/clk.2024.69745.3211))

ABSTRACT

Ownership is a characteristic that arises as a result of any legal authority. What has been said about this feature so far has been in the field of earth; While the human effort to be present, active and live in space outside the earth is increasing. Along with this effort, it became more important to examine various aspects of the issue from a legal point of view. If once the world community created a platform for human presence in space by writing international agreements, today the precise angles of this presence have made legal theorizing in this field inevitable. One of these aspects is the use of "ownership" of the moon, which is rejected in the Outer Space Treaty (1967) and the Moon Agreement (1979). In this article, which is organized in a descriptive-analytical way, on the basis of Islamic law, and considering that no agreement has been reached in the international arena regarding the ownership of the moon, in line with the spirit of international treaties, the aspect of rejecting the ownership of the moon was accepted.

KEY WORDS

Ownership of the Moon, HIAZAT, MOHAYAT, ANFAL, The Outer Space Treaty.



«مقاله پژوهشی»

امکان سنجی کاربرد مالکیت در «ماه»

حمزه نظرپور^۱، علی اکبر ایزدی فرد^۲

چکیده

مالکیت ویژگی‌ای است که در اثر هرگونه سلطه قانونی به وجود می‌آید. آنچه تاکنون از این ویژگی گفته شده، در عرصه زمین بوده؛ در حالی که تلاش انسان برای حضور، فعالیت و زندگی در فضای خارج از زمین رو به افزایش است. همگام با این تلاش، بررسی جوانب گوناگون موضوع از دیدگاه حقوقی بیشتر اهمیت پیدا کرد. اگر زمانی جامعه جهانی با نگرش پیمان‌های بین‌المللی برای حضور انسان در فضا بسترسازی می‌نمود، امروزه زوایای دقیق این حضور، نظریه‌پردازی حقوقی در این عرصه را ناگزیر کرده است. یکی از این جوانب، کاربرد «مالکیت» ماه است که معاهده فضای ماورای جو (۱۹۶۷) و موافقت‌نامه ماه (۱۹۷۹)، «ماه» و منابع طبیعی آن را میراث مشترک بشریت دانسته و هرگونه ادعای مالکیت نسبت به آن را رد نمودند. در این نوشتار که به شیوه توصیفی - تحلیلی سامان یافته، بر بنیاد حقوق اسلامی و با توجه به اینکه تاکنون در عرصه بین‌المللی نسبت به مالکیت «ماه» توافقی به دست نیامده، در راستای همگامی با روح معاهدات بین‌المللی، جنبه رد مالکیت «ماه» پذیرفته شد.

واژه‌های کلیدی

مالکیت ماه، حیازت، مهیایات، انفال، موافقت‌نامه ماه، معاهده فضای ماورای جو.

۱. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران.
۲. استاد گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه مازندران، بابل، ایران.

نویسنده مسئول:

حمزه نظرپور

ایمان‌نامه: h.nazarpour@ilam.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۰۴

استناد به این مقاله:

نظرپور، حمزه؛ ایزدی‌فرد، علی اکبر (۱۴۰۳). امکان‌سنجی کاربرد مالکیت در «ماه». دوفصلنامه علمی دانش حقوق مدنی، ۱۳ (۱)، ۲۹-۴۴.

(DOI: [10.30473/clk.2024.69745.3211](https://doi.org/10.30473/clk.2024.69745.3211))

مقدمه

به‌راستی مالک «ماه» چه کسی است؟ در سال ۱۹۶۷ میلادی این پرسش ذهن را به خود مشغول ساخت؛ زیرا نزدیک بود انسان به «ماه» برود و قراردادی میان انگلیس، شوروی و آمریکا بسته شد که هیچ ملتی مالک «ماه» نباشد و همه بتوانند برای مقاصد صلح‌آمیز از آن استفاده کنند. هرچند در حقوق بین‌الملل فضایی معاهده‌ای مشهور به «معاهده ماه» وجود دارد و در آن مباحثی راجع به مالکیت یا عدم آن مطرح شده است، اما مسئله به این سادگی نیست و ممکن است چگونگی استفاده از موادی که در «ماه» وجود دارد و مالکیت آن به یک مسئله مناقشه‌انگیز تبدیل شود؛ زیرا در «ماه» مواد معدنی گران‌قیمت وجود دارد که می‌توان در زمین از آنها استفاده کرد؛ مانند مواد معدنی برای ساختن تلفن همراه یا هلیوم - ۳ که برای سوخت اتمی لازم است و این مواد در کره زمین در حال از بین رفتن هستند و در اثر کمبود و شاید مقرون‌به‌صرفه بودن، ارزش داشته باشد که انسان به «ماه» برود و آنها را به زمین آورده و مورد استفاده قرار دهد و همین ممکن است ایجاد مشکل کند. کشورهای عضو پیمان معاهدات فضایی نمی‌تواند به طور قانونی بر «ماه» و دیگر قلمروهای فرازمینی حاکمیت داشته باشد. این اصل عدم تخصیص یکی از ارکان حقوق بین‌الملل فضایی معاصر است که عوامل زیادی آن را شکل می‌دهد. نخستین دلیل برای رد حاکمیت منطقه‌ای در فضای ماورای جو، اجتناب از مناقشه و کشمکش است. استدلال دیگر این است که حمایت از حاکمیت سرزمینی در فضا از نظر سیاسی نادرست است و اعتبار و نفوذ فرد را از بین می‌برد. تضمین دسترسی آزاد به تمام مناطق ماورای جو و اجتناب از مشکلات فنی که در ایجاد عنوان و تعیین مرزها در فضای ماورای جو با آن مواجه هستیم، ادله دیگر هستند، اما در مقابل و با پیشرفت دانش و فناوری استخراج منابع معدنی، نمی‌توان از ادله مثبت مالکیت دست شست.

به همین دلیل پرسش‌هایی ذهن را مشغول می‌سازد؛ از جمله اینکه: آیا طرح مالکیت در «ماه» ممکن است؟ اگر پاسخ مثبت است، اجرای آن به چه شیوه است؟ ادله نفی مالکیت در «ماه» چه مواردی هستند؟ آیا این نفی، مطلق و ابدی است یا در صورت بسترسازی حقوقی می‌توان از حق مالکیت بهره‌مند شد؟ پاسخ به این پرسش‌ها نوشتار مقابل را فراهم آورده است.

مفهوم‌شناسی

۱. حیازت

در لغت و عرف به معنای استیلا و تصرف (حسینی عاملی، بی‌تا: ج ۴۲۲/۷) یا عبارت است از اقدام آدمی به تملک اشیایی که خداوند برای او آفریده است. (محقق داماد، ۱۴۰۶ق: ج ۱/۲۴۹) حیازت اشیا به تناسب نوع آن متفاوت است.

۲. مهاریات

در لغت به معنای توافق بر کاری و رضایت بر انجام آن توافق (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ق: ج ۲۹۰/۱؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق: ج ۱/۴۶) و در اصطلاح تقسیم انتفاع از مال مشترک است. (طاهری، ۱۴۱۸ق: ج ۴/۳۲۴)

۳. انفال

این واژه جمع «نفل» به معنای بهره (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ج ۸/۳۲۵؛ صاحب، ۱۴۱۴ق: ج ۱۰/۳۲۳) بوده و در اصطلاح عبارت است از اعیان و اموال منقول و غیر منقول بسیار زیاد که خداوند آن را برای امام معصوم به عنوان ولایت او بر مردم و حکومت بر جامعه و ریاست عام الهی قرار داده تا به هر شکل که صلاح می‌داند در آنها تصرف نماید. (مشکینی، ۱۳۸۶: ۹۳)

نمونه‌ها

۱. دونالد ترامپ، به دنبال فعالیت‌های گسترده در قمر زمین است و استخراج منابع معدنی ماه را در دستور کار قرار داده است. ناسا در مورد استخراج منابع معدنی ماه اعلام کرده از اولویت‌های ما استخراج منابع آب، هیدروژن و متان واقع در قطب جنوب این قمر است.^۱

۲. روسیه به ادعای اخیر آمریکا بر حق انحصاری ایالات متحده برای استفاده از منابع ماه واکنش نشان داد و آن را رد کرد.^۲

۳. منابع کره زمین به تدریج کاهش می‌یابند تا بقای بشر به خطر بیفتد. با این شرایط، رقابت برای تسخیر سیاره‌های خارج از جو زمین به تدریج افزایش می‌یابد و کشوری مانند لوکزامبورگ که منابع معدنی قابل توجهی ندارد، به دنبال آن است که در آینده ضمن مطرح کردن خود به‌عنوان یک کشور معدنی، نقش بیشتری هم در تمدن بشری و آینده آن داشته باشد. در حال حاضر لوکزامبورگ در یک پروژه مشترک با دو شرکت پژوهش‌های فضایی ایالات متحده به دنبال آن است که بتواند

گیاهان و رویدنی‌ها و حیوانات آنها. (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۳ق: ج ۱۱۲/۱۰)

افزون بر این، بررسی‌ها نشان می‌دهد در قرآن واژه «ارض» در چهار معنا استفاده شده است:

(۱) سیاره‌ای که انسان بر سطح آن زندگی می‌کند که بیشتر واژه‌های «ارض» در قرآن به همین معنا است؛ به‌ویژه آیاتی که بیانگر مقایسه زمین و آسمان هستند.^۳

(۲) جزء یا گوشه‌ای از زمین به‌صورت معین یا غیرمعین.^۴

(۳) مطلق سطح یا قلمروی از مکان؛ تفاوتی ندارد که آن قلمرو یا مکان بر سیاره زمین باشد یا سیارات دیگر یا مکانی دیگر؛ مانند آیه ۷۴ سوره زمر^۵ که مفسران (قمی، ۱۳۶۳: ج ۲/۲۵۴؛ سمرقندی، ۱۴۱۶ق: ج ۳/۱۹۶؛ دینوری، ۱۴۲۴ق: ج ۲/۲۴۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۸/۷۹۷؛ میدی، ۱۳۷۱: ج ۶/۳۱۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق: ج ۵/۳۴۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ج ۱۹/۵۵۷؛ طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ج ۱۷/۲۹۸) گفته‌اند مقصود از زمین، سطح بهشت یا قلمروی از آن است.

(۴) طبقه و سطحی که به «خاک» معروف است و چیزی است که نباتات از آن می‌رویند.^۶ (محمود، ۱۳۹۲ق: ۱۶)

با توجه به آنچه در معناشناسی زمین گفته شد می‌توان ادعای مالکیت «ماه» را درست فرض کرد؛ زیرا یکی از معانی «ارض» که در قرآن نیز مورد استفاده قرار گرفته است آن بود که این واژه به معنای مطلق سطح و قلمروی از مکان به‌کار رفته است. از سویی دیگر، کاربرد واژه ارض یا زمین مربوط به کره زمین است و سطح زمین را زمین نامیدن از باب «تسمیه‌الجزء باسم‌الکل» است. بنابراین، می‌توان با استفاده از تنقیح مناط قطعی و نیز الفای خصوصیت از واژه «ارض» احکام مربوط به حیات را در «ماه» جاری دانست. با این تقریر که هرکسی مباحی را حیات کرد، مالک آن می‌شود و این حکم با توجه به روایاتی که وارد شده و واژه «زمین» در آنها آمده ویژه زمین نیست؛ زیرا در «ماه» هم تصرف و ایجاد تأسیسات و ابنیه مطرح است و هم معادن و آب وجود دارد و این موارد با توجه به اینکه «ماه» در مالکیت کسی نیست، برای کسی که آن را حیات کند مالکیت آب و معدن به‌تبع آن حاصل می‌شود.

با استفاده از ربات‌های معدن‌کار، آب و مواد معدنی را از فضا به دست بیاورد. در صورتی که بتوان آب را در فضا به نحوی به دست آورد، به نظر می‌رسد که بقیه فرایندهای معدن‌کاری روند سریع‌تری در پیش خواهند گرفت!

۴. ناسا در سال ۲۰۰۹ عملیات کاوش برای تخمین ذخایر آب موجود در ماه را آغاز کرده است.^۲

ادله اثبات مالکیت در «ماه»

مهم‌ترین ادله‌ای که برای اثبات مالکیت در «ماه» می‌توان مورد استناد قرار داد، حیات و مهیایات است که به بررسی هر یک پرداخته می‌شود:

۱. حیات

ادله موجود در باب حیات ظهور در «زمین» دارند و همین مسئله کاربری این ادله را درباره «ماه» ظاهراً با مشکل مواجه می‌کند. در اینجا لازم است معناشناسی واژه «زمین» بررسی شود.

زمین در لغت به همان معنای معروف آن به‌کار رفته است؛ یعنی جایی که روی آن زندگی می‌کنیم. (ابن‌درید، ۱۹۸۸م: ج ۲/۱۰۶۵؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق: ج ۱/۸۰) در اصطلاح فقهی چند معنا برای آن منظور شده است:

(۱) عنصر و ماده: مانند خاک، سنگ و ریگ و ... از چیزهایی که در وجه زمین وجود دارد و از اجزای آن به‌حساب می‌آیند تا آنجا که ویژگی خاصی نداشته باشد که آن را از اسم «زمین» خارج کند؛ مانند جواهر و معادن؛ برای مثال گفته می‌شود: تیمم با زمین.

(۲) موضوع و مساحتی از زمین که با مضاف‌الیه یا صفت معین شده است؛ مانند ارض الفتح، ارض الصلح.

(۳) سیاره که در این معنا جز در برخی مسائل جدید وارد نشده است؛ مانند سفر از زمین یا رو به زمین شدن هنگام نماز از روی سطح «ماه».

احکام زمین بر حسب اختلاف برداشت‌ها متفاوت است؛ مثلاً احکامی وجود دارد که بر سفر از زمین به دیگر سیارات مترتب است؛ مانند زمین آن سیارات، آب آنها، معادن موجود در آن،

۴. مانند لقمان/۳۴ و یوسف/۹.

۵. أَوْرَتْنَا الْأَرْضَ تَنْبُوًّا مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَأُ؛ و زمین (بهشت) را میراث ما قرار داد که هر جا را بخواهیم منزلگاه خود قرار دهیم.

۶. مانند احزاب/۲۷.

1. <https://www.smtnews.ir> 1399/08/17

2. Freeland, "Fly Me to the Moon: How Will International Law Cope with Commercial Space Tourism?", 86.

۳. مانند سجده/۴ و زمر/۴۴.

ج ۱۲۶/۲) بنابراین، طبق این حکم سببیت حیازت نزد عقلا ویژه مباحات اولیه نیست، بلکه اعم از آن است. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳ق: ج ۳۱۷/۲)

۱-۲. دلیل عقلی

برای اثبات حیازت در «ماه» می‌توان به دلیل عقلی استناد کرد. با این تقریر که خداوند انسان را آفرید و آنچه که برای زندگی نیاز داشت، برایش خلق نمود و کائنات - به‌ویژه «ماه» - را برای انسان مسخر گردانید:

۱. خورشید و ماه و ستارگان را آفرید که مسخر فرمان او هستند. (اعراف/ ۵۴)
۲. خورشید و ماه را - که با برنامه منظمی در کارند - به تسخیر شما درآورد. (ابراهیم/ ۳۳)
۳. او شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما ساخت. (نحل/ ۱۲)

۴. خورشید و ماه را مسخر ساخته است. (لقمان/ ۲۹؛ زمر/ ۵)

به دیگر سخن، تسخیر کائنات به‌ویژه «ماه» به انسان اجازه می‌دهد که از مواهب و نعمت‌های آن بهره‌برداری نماید و همین تجربه درباره زمین به ما می‌فهماند که وقتی به ابتدای آفرینش انسان در زمین رجوع کنیم، درمی‌یابیم که مالک هیچ چیز نبوده و سپس اشیا به او اختصاص یافته است و این اختصاص جز به‌وسیله حیازت ممکن نبوده است. با توجه به مفاد آیات مذکور که به تسخیر «ماه» برای انسان اشاره دارد، می‌توان گفت که هر کسی که بر چیزی چیره گشت، برای خود چنین می‌بیند که آن چیز ویژه او است و ملکیت از همین‌جا نشأت می‌گیرد. از سوی دیگر، اشیایی که در «ماه» و کرات دیگر وجود دارد - مانند زمین - بهره‌وری از آنها پیش از اصلاح و آبادی ممکن نیست و انسان با آباد کردن آن را برای رفع نیازهای خود آماده می‌سازد که در این صورت کاری که در این مورد انجام داده است سبب دیگری برای ملکیت او است. بنابراین، حیازت و کار کردن در راستای آبادسازی اسبابی هستند که می‌توان ملکیت انسان نسبت به املاک موجود را به آنها بازگرداند؛ پس اگر حیازت یا کار کردن نباشد، مالکیتی نیز در پی نخواهد بود. (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق: ج ۱۲۲/۲)

۲. مالکیت زمانی

یکی دیگر از راه‌هایی که می‌توان مالکیت را در عرصه «ماه» تثبیت نمود، «مالکیت زمانی» است؛ یعنی مال مشترک یا منافع آن به‌صورت زمانی تقسیم شده و مورد استفاده قرار گیرد.

به دیگر سخن حیازت از لحاظ شکل یک‌گونه کار محسوب می‌شود، ولی از رویکرد کلی نسبت به همه موارد و ثروت‌ها متفاوت است؛ زیرا نوع تسلط افراد بر گونه‌های ثروت فرق می‌کند؛ برای نمونه حیازت زمین یا استیلای بر معادن و کانی‌ها با حیازت هیزم متفاوت است. (صدر، ۱۴۱۷ق: ۵۱۱)

۱-۱. روایات

در باب لقطه روایاتی وجود دارد که می‌توان از آنها به‌عنوان دلیلی عام برای حیازت «ماه» استفاده کرد. در زیر به برخی اشاره می‌شود:

۱. امام صادق (ع) فرمود: اگر کسی چیزی و یا شتری در بیابان ببیند که از خستگی و کوفتگی درمانده و صاحبش آن را به حال خود رها کرده و رفته است و دیگری او را بگیرد و با مخارج لازم، زندگی آن حیوان را نجات بدهد، مال او خواهد شد و صاحب اولیه، حقی به آن نخواهد داشت. حیوان رها شده مانند اموال مباح است. (کلینی، ۱۴۲۹ق: ج ۷۳۵/۹)

این روایت از حیث سند، صحیح بوده و فقها بدین مسئله اذعان دارند. (علامه حلی، ۱۴۱۴ق: ج ۲۸۶/۱۷؛ کرکی، ۱۴۱۴ق: ج ۱۳۸/۶؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق: ج ۴۹۵/۱۲؛ اردبیلی، ۱۴۰۳ق: ج ۴۰۷/۱۰؛ سبزواری، ۱۴۲۳ق: ج ۵۲۶/۲) از حیث دلالت بر مقصود این نوشتار باید گفت گزاره «إِنَّمَا هِيَ مِثْلُ الشَّيْءِ الْمُبَاحِ» دلیل بر این است که حکم مسئله ویژه گوسفند یا شتر گم‌شده در بیابان که مالک از آن اعتراض کرده و دیگری آن را گرفته و به او غذا داده تا از مرگ نجات یابد نیست، بلکه هر مباحی که انسان آن را حیازت کند مشمول این حکم بوده و حیازت به طور مطلق سبب ملکیت است. (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق: ج ۱۲۵/۲؛ نراقی، ۱۴۱۷ق: ج ۱۱۵؛ نراقی، ۱۴۱۵ق: ج ۳۶۹/۱؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق: ج ۲۰۳/۳۶؛ صدر، ۱۴۱۷ق: ۵۰۹؛ حسینی شیرازی، ۱۴۱۳ق: ۱۶۳) بنابراین، می‌توان از این گزاره به‌عنوان یک کبرای کلی در عملیات استنباط استفاده نموده و حیازت در «ماه» را ثابت دانست.

۲. از امام علی (ع) پرسیدند که مردی پرنده‌ای را با چشم دنبال کرد تا اینکه پرنده بر شاخ درختی نشست و دیگری آمد و آن را صید کرد. فرمود: برای چشم همان است که دیده و برای دست همان که گرفته است. (حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۳۹۱/۲۳)

معنی روایت آن است که حیازت به‌وسیله اخذ است و هر کس که چیزی به دست آورد، آن مال برای او است؛ زیرا حیازت با به‌دست‌آوردن حاصل می‌شود. این روایت عام بوده و دلالت بر ملکیت مباحاتی می‌کند که فرد به دست می‌آورد. (خویی، بی‌تا: ۶۵؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق: ج ۳۷/۲۳؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق: ج ۱۴۱۱)

گرفته شده است. (صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق: ج ۲۷/۲۸۸؛ یزدی، ۱۴۰۹ق: ج ۲/۵۹۹؛ حسینی سیستانی، ۱۴۱۷ق: ج ۳/۱۲۰؛ خمینی، بی تا: ج ۱/۵۹۲) از سوی دیگر، برداشت دوم با عمده اشکالاتی مانند در تضاد بودن مالکیت موقت با وصف دوام (کرکی، ۱۴۱۴ق: ج ۹/۱۲۱؛ خوبی، بی تا: ج ۶/۲۷۴؛ جزایری، ۱۴۱۶ق: ج ۶/۳۶؛ طباطبایی قمی، ۱۴۱۳ق: ج ۳/۲۶۸)، غیر منطقی بودن انفکاک مالکیت از عین (امامی، بی تا: ج ۱/۴۲) و مغایرت با قاعده تسلیط در استفاده از ملک در زمان خاص (محقق داماد، ۱۴۰۶ق: ج ۲/۱۲۴) مواجه است.

بنابراین، در راستای همگامی با معاهدات فضایی می توان گفت که «ماه» و منابع و منافع آن ملک همه کشورها است و آنان می توانند برای هرگونه استفاده از آن به صورت حق انتفاع زمان بندی شده اعمال مالکیت نمایند؛ البته فرایند رسیدن به چنین مقصودی زمانبر بوده و نیازمند بسترسازی علمی و حقوقی است که اکنون چنین بستری مهیا نیست یا امکان اجرای آن وجود ندارد.

ادله رد مالکیت در «ماه»

گفته شد که رویکرد معاهده فضای ماورای جو (۱۹۶۷) و موافقت نامه حاکم بر فعالیت های دولت ها در ماه و دیگر اجرام آسمانی (۱۹۷۹) بر این است که «ماه» و منابع طبیعی آن میراث مشترک بشریت است و با هرگونه ادعای مالکیت، یا بهره برداری یا اشغال یا هر طریق دیگر به تصاحب ملی در نمی آید. این رویکرد به صراحت ایده مالکیت بر «ماه» را مردود شمرده است. در حقوق اسلامی نیز نسبت به برخی موارد چنین رویکردی وجود دارد که در راستای تقویت ایده رد مالکیت «ماه» می توان از آن بهره برد. برای نیل به چنین مقصودی بحث را در سه حوزه پی خواهیم گرفت:

الف) مالکیت ثابت دنیا برای امام معصوم

ب) انفال

پ) اختلال نظم عمومی بین المللی

۱. مالکیت دنیا برای امام معصوم

در کتاب کافی بابی تحت عنوان «أَنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لِلْإِمَامِ» گشوده شده و تعدادی روایت ذیل آن بیان شده است که برخی از آنها ضعیف و برخی دیگر صحیح هستند. از میان روایات

ماده ۴ موافقت نامه حاکم بر فعالیت های دولت ها در «ماه» و دیگر اجرام آسمانی (۱۹۷۹) مقرر داشته است: «کاوش و بهره برداری از «ماه» قلمرو تمام بشریت خواهد بود و برای منافع و علایق تمام کشورها، فارغ از میزان توسعه اقتصادی و علمی آنها انجام خواهد شد». در بند ۱ ماده ۱۱ آمده است: «ماه و منابع طبیعی آن میراث مشترک بشریت قلمداد شده است». در بند دوم نیز چنین مقرر شده که «ماه با هرگونه ادعای حاکمیت، یا بهره برداری یا اشغال یا هر طریق دیگر به تصاحب ملی در نمی آید». در بند ۳ نیز چنین نوشته شده است که: «نه سطح و نه زیرسطح ماه و نه هیچ بخشی از آن یا منابع طبیعی واقع در آن، به ملکیت هیچ دولت، سازمان بین المللی یا غیردولتی، سازمان ملی یا نهاد غیردولتی یا فرد حقیقی در نخواهد آمد».

ماده ۱ معاهده فضای ماورای جو اعلام می کند که قلمروهای فرازمینی از جمله ماه و سایر اجرام آسمانی برای اکتشاف و استفاده توسط همه کشورها بدون هیچ گونه تبعیض، بر اساس برابری آزاد خواهد بود. کاوش و استفاده از قلمروهای فرازمینی به عنوان «قلمرو همه بشریت» اعلام شده است. این هنجار در بین کشورهای عضو یک رژیم، دسترسی و استفاده آزاد را در «ماه» ایجاد می کند و آن را به یک کالای عمومی تبدیل می کند که مالک آن در عین حال که همه هستند، هیچ کس نیست! چندین اصل دیگر معاهده فضای ماورای جو، این شیوه را تأیید و تشریح می کند.

همان گونه که مشاهده می شود در این موافقت نامه اصل مالکیت مردود شناخته شده است؛ در حالی که می بایست به مالکیت اشاعه اشاره می شد. از دیگر سو ترکیب «میراث مشترک بشریت» چون به طور دقیق نحوه استفاده و نیز گستره آن را مشخص نکرده، دارای ابهام است. از منظر حقوقی می توان دو برداشت از این مسئله ارائه نمود: نخست آنکه بگوییم وقتی شرکا در ملک مشاع نمی توانند از ملک به طور همزمان استفاده کنند، دست به تقسیم منافع ملک به صورت زمان بندی شده می کنند؛ یعنی در حق بهره وری تقسیم صورت می دهند. دوم اینکه بگوییم هر کدام از شرکا در مدتی معین از سال، مالک تمام عین است و با انقضای مدت مالکیتش عین به دیگری می رسد.

با توجه به رویکردی که در برخی معاهدات فضایی گذشت، برداشت نخست مناسب تر است. در حقوق اسلامی این رویکرد به «تناوب» یا «مهایات» مشهور است که در برخی ابواب به کار

بنابراین، می‌توان گفت که مراد از چنین ملکیتی، مالکیت طولی است؛ به این معنا که مالکیت اشخاص در طول مالکیت خدا بوده و هرگاه بخواهد می‌تواند آنان را بگیرد یا تصرف نماید.

برخی دیگر از فقها ولایت در تصرف را از این روایات برداشت کرده و معتقدند برای امام حق تصرف در اموال وجود دارد؛ یعنی مقصود حق اختصاص است که از آن به «ولایت» یاد می‌شود. امام خمینی معتقد است نزدیک‌ترین احتمال همین معنا است، ولی این ولایت یعنی اختیار داشتن در همه انواع تصرف نه ولایتی که به معنای حکومت است. (خمینی، ۱۴۲۱ق: ج ۳/۲۰)

برخی دیگر نیز معتقدند حاکم اسلامی می‌تواند به تناسب ولایت خود در راستای تأمین مصالح عامه در اموال مردم تصرف کند. طرفداران این دیدگاه آن را از راه عقلایی درست دانسته و می‌گویند با این نظریه حق مالکیت خصوصی افراد محترم شمرده می‌شود و از سوی دیگر، حاکمیت نیز اختیار بیش از حیطة قانونی ندارد و حتماً باید مصلحت عموم چنین اقتضایی داشته باشد. (یزدی، ۱۴۱۸ق: ۱۵)

ناگفته نماند که این دسته روایات بازگشت به این نکته دارند که دنیا یا زمین - حسب مورد - تعلق به حیثیت امامت و حکومت ائمه داشته و ملکیت طولی مقصود است. بدین معنا که با اینکه ملک شخصی هستند، اما برای حکومت حقه جاز است که به هر شکلی که بخواهد در آنها تصرف کند؛ البته در صورت وجود مصلحت اسلام و مسلمانان. بنابراین، با تصور مالکیت طولی، مالکیت رسول خدا برای دنیا یا زمین با مالکیت اشخاص تنافی نخواهد داشت. (منتظری، بی‌تا: ۱۳)

همان‌طور که دیده شد در نظریه ولایت حاکم نیز ملکیت طولی لحاظ شده است، ولی تفاوت آن با خود نظریه مالکیت طولی آن است که در اینجا مالکیت حیثیت امامت و حکومت به جای شخص امام در طول مالکیت اشخاص قرار گرفته است؛ البته این مسئله شامل ائمه معصومین بوده و فقها را در بر نمی‌گیرد (سبزواری، ۱۴۱۳ق: ج ۳۷۷/۱۱)، اما به نظر می‌رسد که چون حکومت از نیازهای بشری است و در عصر غیبت نیز حکومت، مشروع است و از سویی نیز مالکیت، تحدید آن و تصرف در املاک مردم از نیازهای حکومت است، می‌توان مفاد این دسته روایات را با عقل و وجدان منطبق دانست. (یزدی، ۱۴۱۸ق: ۶۷۸)

بنابراین، با قائل شدن به مالکیت منصبی از باب جلوگیری از اختلال نظام و حفظ نظم عمومی می‌توان این مقوله را به «ماه» نیز تسری داد. از سوی دیگر، حتی اگر قائل به مالکیت شخصی

صحیح برخی از آنها دارای واژه «ارض» بوده، ولی یک روایت به شکل مطلق دنیا را ملک امام معصوم دانسته است که در زیر به آن اشاره می‌شود:

«به امام عسکری نوشتیم: قربانت، برای ما روایت کرده‌اند که پیغمبر از دنیا جز خمس حقی ندارد [آیا این درست است؟] پاسخ آمد که جهان و آنچه روی آن است از آن پیغمبر است». (کلینی، ۱۴۲۹ق: ج ۳۵۳/۲)

بنابراین، دیدگاهی که واژه «دنیا» را ظاهر در کره زمین دانسته و دایره معنایی آن را به زمین محدود نموده (مؤمن قمی، ۱۳۸۷: ۷)، درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا ائمه در به‌کارگیری واژه‌ها مسامحه روا نمی‌داشتند و چون در مقام بیان احکام بودند، نهایت دقت در استفاده از واژه‌ها را مبذول می‌داشتند؛ چرا که مانند روایات دیگر می‌توانستند از واژه «ارض» استفاده کنند. در قرآن نیز که واژه دنیا که به‌عنوان مضاف‌الیه آسمان به‌کاررفته است؛ معنای گسترده دارد و این‌گونه نیست که در کرات دیگر، آسمانی وجود نداشته باشد. مقصود این است که آسمان نزدیک‌تر را تزئین کردیم (طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ج ۱۲۳/۱۷) و این از آن رو است که خطاب به انسان است که در زمین ساکن است. بنابراین، این برداشت که دنیا را فقط محدود به زمین کنیم، درست نیست. نکته قابل‌ذکر این است که شاید گفته شود چون ظاهراً «لام» در «لِلْإِمَامِ» برای اختصاص است، لازمه ملکیت رسول خدا آن است که دیگر هیچ چیزی به ملکیت مردم در نیاید؛ زیرا معقول نیست یک شیء در زمان واحد به ملکیت دو شخص در آید و این خلاف ضرورت فقه و مذهب است (مؤمن قمی، ۱۳۸۷: ۷)

در مقام پاسخ باید گفت فقها با تلقی کردن مالکیت اشخاص نسبت به اموال، درصدد برآمده‌اند که مالکیت امام را به‌گونه‌ای تفسیر کنند که به نفی مالکیت اشخاص نینجامد و نظر به مالکیت طولی دارند. این دیدگاه تلاش بر آن دارد تا بگوید یک مال می‌تواند دو مالک در طول هم داشته باشد. به دیگر سخن ملکیتی که در این روایات قصد شده است، منافاتی با ملکیت سایر مردم ندارد، بلکه این مالکیت از گونه ملکیت خداوند است. ظاهر این روایت التزام به این مسئله است که وضع همه مردم نسبت به اموال خود در مقایسه با پیامبر و ائمه، طوری است که چیزی از اموال به آنان بخشیده شده تا در آن تصرف کنند. بنابراین، آن شیء حقیقتاً ملک او می‌شود؛ بنابراین ملکیت او به معنای قطع ملکیت از مالک اصلی نیست. (همدانی، ۱۴۱۶ق: ج ۱۴/۸)

۱-۲. مقاصد شریعت در انفال

با دقت در آیه «انفال مخصوص خدا و پیامبر است» (انفال/۱)، می‌توان دریافت که چون حکومت اسلامی نیازمند پشتوانه اقتصادی است، انفال می‌تواند به این منظور استفاده شود. از سوی دیگر، شریعت اسلامی برای منابع طبیعی و ثروت‌های عمومی قانون دارد و باید تمام مصارف آن در راستای اهداف الهی باشد. (قرائتی، ۱۳۸۸: ج ۳/۲۶۶)

هدف دیگری که می‌توان برای انفال برشمرد این است که اموال بی‌صاحب در میان ثروتمندان دست‌به‌دست نشود؛ به گونه‌ای که غیر از آنان، دیگران از فوائد آنها بی‌بهره باشند. بدین معنا که این اموال باید همواره دست‌به‌دست به سود عموم بچرخد و برای پیشگیری از هرگونه سوءاستفاده یا تصاحب احتمالی، مدیریت آنها بر عهده رسول خدا یا امامان بعد از او نهاده شده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ج ۳/۵۰۴-۵۰۶) بنابراین، چون برنامه‌ریزان اقتصادی در نظام اسلامی باید به تعدیل ثروت و عدم تمرکز آن در دست یک گروه خاص توجه داشته باشند (قرائتی، ۱۳۸۸: ج ۹/۵۴۴)، هدف شریعت اسلامی کنترل اساسی این اموال و مصرف بهینه آنها در عرصه عمومی قلمداد می‌شود. با این توضیح وقتی کرات، منابع و منافع آن در دست حکومت قرار گیرد و حکومت شایسته آنان را در راستای سود عمومی قرار دهد، می‌توان آنان را مصداق انفال دانست.

۲-۲. اطلاق و عموم نصوص

درباره هوا، فضا یا کرات دیگر که آیا جزو انفال هستند یا نه روایت یا سخنی صریح از فقها در دست نیست، اما می‌توان از اطلاق برخی روایات، حکم انفال را شامل آنها دانست.

روایتی از حفص بن البختری منقول است: «انفال هر چیزی است که بدون زحمت و بدون تاخت‌وتاز و جنگ به دست آمده باشد». (حر عاملی، ۱۴۰۹: ج ۹/۵۲۳) این فقهه اطلاق دارد و شامل هر موردی می‌شود که به طور طبیعی و بدون هرگونه حرکت غیرعادی و خارج از حد اعتدال به دست آمده باشد. (مصطفوی، ۱۴۰۲: ج ۱۳/۴۰)

روایت دیگر منقول از سماعه بن مهران است: «یکی از موارد انفال، جایی است که بدون زحمت و تاخت‌وتاز و ستیز به دست آمده باشد». (طوسی، ۱۴۰۷: ج ۴/۱۳۳) مشهور فقها در این زمینه فقط زمین را متصف کرده‌اند. (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۶: ج ۱/۲۸۶؛ بحرالعلوم، ۱۴۰۳: ج ۱/۲۹۰؛ نجفی کاشف الغطاء، ۱۴۲۳: ج ۲/۱۲۳؛ محقق داماد، ۱۴۱۸: ج ۲/۳۷۲؛ نجفی کاشف

امام معصوم شویم، دوباره می‌توان برای مدیریت آن اموال در عصر غیبت به مدیریت توسط فقیه جامع‌الشرایط به اذن امام نظر داشت؛ پس هر دو رویکرد دارای یک نتیجه بوده و تنها تفاوت در آن است که در مالکیت شخصی، امام می‌تواند هر زمان که اراده کرد، مال را بازپس گیرد، ولی در مالکیت منصبی این‌گونه نخواهد بود. به دیگر سخن، حیثیت امامت در اینجا، حیثیت تعلیلی نیست تا اموال را برای خود تملک نماید، بلکه تقییدی و برای اداره شؤون جامعه است.

با همه این تفاسیر به نظر می‌رسد که می‌توان نظریه مالکیت عام را برای امام پذیرفت بدون اینکه بخواهیم تفسیر ویژه ارائه داده یا مالکیت امام را در همه اموال یا برخی از آنها اعمال کنیم. به نظر می‌رسد که کلینی که در کتاب خود بابتی را با همین عنوان گشوده است، مفاد روایات را تلقی به قبول کرده و بر اطلاق آنها تأکید داشته و نسبت به آنها توجیه یا تقییدی روا نداشته است؛ هرچند برخی نسبت به روایات این باب اشکالاتی وارد آورده‌اند (خمینی، ۱۴۲۱: ج ۳/۲۱-۲۹)، اما به روایتی که ذکر شد، هیچ اشکالی وارد نیست و می‌توان از اطلاق آن ضمن احترام به مالکیت اشخاص، مالکیت طولی امام را از جنبه حیثیت امامت پذیرفت.

۲. انفال

منظور از انفال ثروت‌هایی می‌باشد که شریعت اسلامی حکم به مالکیت دولت نسبت به آنها از جهت منصب امامت نموده است. در اینکه آیا اموالی که به عنوان انفال مورد استفاده قرار می‌گیرند تعداد مشخص دارند یا نه، اختلاف وجود دارد. در سخنان فقها هر آنچه درباره مصادیق انفال بیان شده، پیرامون «زمین» بوده و از فضای خارج از جو زمین یا کرات دیگر در بحث انفال صحبتی به میان نیامده است که البته با توجه به اقتضائات زمانی چنین روشی سودمند نخواهد بود و به راحتی نمی‌توان از وضع مالکیت هوا، فضا و کرات دیگر گذشت.

به دیگر سخن، بشر می‌تواند در هوا و فضای پیرامون کره زمین تصرف کرده و با کوشش‌های جوی از آنها بهره ببرد. جز یکی از فقها فرد دیگری هوا و فضا را در مقوله انفال ذکر نکرده است که البته ایشان هم معتقد است دلیلی بر این موضوع اقامه نشده جز اینکه ممکن است به روایاتی که مفاد آن «دنیا و هر آنچه در او است برای امام است»، اشاره کرد (مشکینی، ۱۳۸۶: ۹۵)، اما نویسندگان معتقدند می‌توان با استفاده از مقاصد شریعت انفال، اطلاق و عموم برخی نصوص و مشابهت مصادیق، احکام انفال را در کرات دیگر جاری دانست.

بیشتری دارد و از این ظهور، قوی‌تر، چیزی است که مستند به مفهوم شود؛ زیرا مانند صریح است در اینکه میان زمین و غیر زمین تفاوتی نیست. (خویی، بی‌تا: ۳۵۵)

به دیگر سخن، استدلال مشهور در راستای اختصاص روایاتی که مفسر مصادیق انفال به «زمین» هستند، مخدوش است؛ زیرا مفهوم تحدید مانند هر مفهوم دیگری تنها زمانی حجت است که دلیلی بر خلاف آن وجود نداشته باشد؛ درحالی که در اینجا دلیلی برخلاف مدلول مفهوم تحدید دلالت می‌کند که آن دلیل، صحیحه معاویه بن وهب است؛ به‌ویژه این فراز که «غنایمی را به دست آورده، آنها را چگونه تقسیم کنند؟» که ظهور در غنایم منقول دارد؛ به این دلیل که ماده «اصابه» در منقولات به کار رفته است نه غیرمنقول مانند زمین.

از سوی دیگر، تعمیم حکم به کمک ادات عموم «كُلُّ مَا غَنِمُوا» این ظهور را تأکید می‌کند؛ زیرا دلالت آن بر شمول به کمک عموم لفظی و دلالت وضعی است که از اطلاق ظهور بیشتری دارد. بنابراین، صحیحه معاویه بن وهب مانند حکمی صریح است که میان زمین و غیر آن هیچ تفاوتی نگذاشته است. پس مفهوم تحدید به دلیل ابتدای آن بر مقدمات ضعیف، یارای مقاومت در برابر دلیل لفظی را ندارد. (سیفی مازندرانی، ۱۴۱۷ق: ۴۱۲)

این دیدگاه را می‌توان با عموم آیه «و آنچه را خدا از آنان [بپهد] به رسولش بازگردانده (و بخشیده) چیزی است که شما برای به‌دست‌آوردن آن (زحمتی نکشیدید)، نه اسبی تاختید و نه شتری» (حشر/ ۶) و دیدگاه امام صادق در صحیحه حفص بن البختری از جهت عمومیتی که «ما موصول» در «ما أفاء الله» و «ما لم يُوجَفْ عَلَیْهِ» تأیید کرد. این تأیید با موققه حلبی: «حلبی از امام صادق راجع به انفال پرسش نمود. حضرت در جواب فرمود: زمین‌هایی که اهل آن کوچ نموده‌اند و امثال آن انفال است و انفال برای ما است. سپس فرمود: در سوره انفال قطع بینی خصم است و آیه هفتم از سوره حشر را قرائت نموده و بیان داشتند: «فیء» در اموالی است که خون‌ریزی و یا قتل برای به‌دست آوردن آن نباشد و انفال نیز مثل فیء و به منزله آن است» (طوسی، ۱۴۰۷ق: ج ۱۳۳/۴) قابل تأکید است؛ زیرا به مانند حکمی صریح در تعمیم انفال و غیر از «زمین» است؛ به دلیل اینکه تعبیر به «اموال» دارد و اموال نسبت به منقول و غیر منقول دارای اطلاق است.

۳-۲. مشابهت مصادیق

راه دیگری که می‌توان از آن برای اثبات انفال در فضا استفاده کرد، وجود برخی مصادیق مصرح انفال در عرصه فضا است که به شکل زیر بیان می‌شود:

الغطاء، بی‌تا: ۱۵۰؛ صافی گلپایگانی، ۱۴۲۷ق: ج ۳۰۷/۱۰؛ بهجت، ۱۴۲۳ق: ۴۰۶)

در مقابل برخی دیگر با وسعت نظر بیشتری به آن نگریسته و معتقدند ملاک روایت ویژه زمین نیست و به دلیل عمومیت شامل همه موارد خواهد شد. (صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق: ج ۶۳۳/۴۱؛ انصاری (ب)، ۱۴۱۵ق: ج ۱۹/۴؛ اصفهانی، ۱۳۹۳ق: ج ۳۲۳/۱، جزایری، ۱۴۱۶ق: ج ۴۳۹/۶؛ فاضل موحدی لنکرانی، ۱۴۲۳ق: ۳۰۵؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷ق: ج ۳۳۸/۴؛ سیفی مازندرانی، ۱۴۱۷ق: ۴۱۲)

در مقام بررسی اطلاق روایت باید گفت که مقتضای عموم موصول این است که شامل غیر از زمین شود؛ به‌ویژه اینکه خمس تنها به زمین اختصاص نیافته است، همچنان که در صحیحه معاویه بن وهب مقابل انفال قرار گرفته است: «به امام صادق (ع) گفتیم: امام لشکری را برای جنگ فرستاده است. لشکر پیروزی یافته و غنایمی را به دست آورده، آنها را چگونه تقسیم کنند؟ حضرت فرمود: اگر تحت فرماندهی فرمانده منصوب امام، جنگیده‌اند خمس آن را برای خدا و رسول کنار گذاشته و باقیمانده را بین خود تقسیم کنند، اما اگر بدون جنگ و قتال، غنایمی به دست آورده‌اند، همه غنیمت‌ها در اختیار امام است. در هر مورد که صلاح دانست مصرف می‌کند». (کلینی، ۱۴۲۹ق: ج ۴۴۸/۹)

بنابراین، دلالت روایت بر عموم به کمک دلالت لفظی است، همان‌طور که دلالت در روایت حفص بن البختری به کمک اطلاق است. با این حال در برابر عمومی که شامل اطلاق روایات در باب انفال است، گفته شده است که ظهور در اختصاص به زمین دارند؛ چرا که مقام تحدید و بیان حکم وارد شده‌اند و ظاهر روایت این است که «زمین» در این جهت دارای خصوصیت است. قضیه چنین اقتضا می‌کند که دلالت بر مفهوم به شکل طبیعی باشد که در این صورت تقیید اطلاقات و تخصیص عمومات به‌وسیله مانند این روایات و حکم اختصاص یافتن به «زمین» لازم می‌آید که البته این را برخی فقها پاسخ داده‌اند که بایستی از این ظهور دست شست؛ نخست به این دلیل که این روایات در مقام بیان همه گونه‌های انفال نیستند و انفال ضرورتاً منحصر در اراضی نیست؛ درحالی که در روایات به این مقوله اشاره نشده است که از این فهمیده می‌شود روایات در مقام بیان مصادیق انفال به‌صورت کلی هستند نه در مقام تحدید مفهوم آن تا دلالت بر انحصار نمایند.

دوم اینکه این چنین ظهوری اگرچه قابلیت داشته باشد که بتواند صحیحه حفص بن البختری را مقید کند، اما قابلیت تخصیص عموم صحیحه معاویه بن وهب را ندارد؛ چرا که شمول در آن روایت به‌واسطه دلالت لفظی است و دلالت وضعی نسبت به اطلاق ظهور

۲-۳-۱. معادن

فقها معتقدند معدن اسم برای «حال» است نه «محل» و گفته‌اند معدن چیزی است که از زمین استخراج می‌شود (علامه حلی، ۱۴۲۰ق: ج ۱/۴۳۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق: ج ۱/۴۵۸)، ولی اختلاف آنان از جهت تعمیم یا تخصیص است؛ گویا آنان فقط در صد بیان متعلق حکم شرعی هستند؛ یعنی آنچه از معدن استخراج می‌شود نه خود آن، برای همین آن چه که استخراج می‌شود را با توجه به علاقه «حال» و «محل» معدن نامیده‌اند (همدانی، ۱۴۱۶ق: ج ۲۰/۱۴)، اما وضع حقوقی و مالکیت معدن موجود در دیگر کرات به‌ویژه «ماه» نامعلوم است و تعیین وضعیت حقوقی آن امری بایسته است. اکنون رفتن به «ماه» و استخراج و استفاده از منابع معدنی آن به بحثی جدی در عرصه بین‌المللی تبدیل شده است. اینک به این نمونه توجه کنید:

مهم‌ترین دلیل برای ضرورت پرداختن به این مسئله، تمام شدن سوخت‌های فسیلی است و از سوی دیگر استخراج و استفاده از آنها سبب خسارت جدی به محیط‌زیست می‌شود. به همین دلیل جهان که با شتاب تمام به‌سوی صنعتی شدن در حال حرکت است، نیازمند منابع نو انرژی است. راهکاری که برای این مسئله پیشنهاد می‌شود، هم‌جوشی هسته‌ای^۱ است که از راه دوتریوم^۲ و هلیوم - ۳ امکان‌پذیر می‌باشد. در همین راستا رفتن به «ماه» برای استخراج ایزوتوپ هلیوم - ۳ مطرح است. این واکنش هیچ نوترون^۳ سریعی تولید نکرده و تمیز و بدون آلودگی است، اما وضع این عنصر در «ماه» به شکل دیگری است. از آنجا که «ماه» برای میلیاردها سال در معرض بادهای خورشیدی که عمدتاً از هیدروژن^۴ یونیزه و هلیوم یونیزه تشکیل شده است بوده، هلیوم - ۳ در غبار سطح «ماه» موجود است که برای به‌دست‌آوردن آن باید مقدار زیادی از خاک ماه استخراج گردد.^۵ نمونه‌های بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد پروژه‌های کشف معادن در ماه در حال توسعه است و کشورهایی که منابع معدنی قابل توجهی ندارند، به دنبال آن هستند که مأموریت تجاری برای استخراج مواد معدنی از سطح سیارات را انجام دهند.^۶

پیش‌تر گفته شد که آنچه از ادله در دست است، مربوط به معادن زمینی است، اما می‌توان از عموم یا اطلاق برخی روایات حکم موجود در آنها را به معادن موجود در «ماه» نیز تسری داد. در اینجا به دو مورد اشاره می‌شود:

۱. «از امام صادق از انفال پرسیدم، فرمود: ... هر زمینی که صاحب ندارد و معادن و نیز هر کسی که بمیرد و وارثی نداشته باشد، مال او از انفال است»^۷. (حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۵۳۱/۹)

این روایت از نظر سند صحیح است. از حیث دلالت که آیا معادن واقع شده در زمین بدون مالک را شامل می‌شود یا مطلق معادن را، مورد خدشه قرار گرفته است. گفته شده است که ضمیر «مِنَهَا» به واژه «ارض» بر می‌گردد نه به واژه «انفال» که در صدر روایت آمده است و «مِنَهَا» صفت برای «معادن» است نه خبر آن. افزون بر این در برخی نسخه‌ها به‌جای «مِنَهَا»، «فِیْهَا» وجود دارد. نیز گفته شده است اینکه «مِنَهَا» را خبر «معادن» قرار دهیم، سبب آن می‌شود که «واو» برای استیناف باشد نه عطف که البته این خلاف ظاهر است. (فاضل موحدی لنکرانی، ۱۴۲۳ق: ۳۲۰؛ موسوی خلخالی، ۱۴۲۷ق: ج ۱۸۷/۳)

وجه خدشه دیگر این است که اگر روایت را با «فِیْهَا» در نظر بگیریم، ویژه معادنی است که موجود در زمین‌های انفال است و اگر آن را با «مِنَهَا» منظور کنیم، امکان دارد که ادعای اطلاق شود که در این صورت هم خالی از اشکال نیست به این دلیل که احتمال دارد «من» برای تبعیض باشد که در آن صورت معنا چنین می‌شود: «معادنی که بخشی از زمین‌های خراب شده هستند، مصداق انفال خواهند بود» و در هر صورت اخذ به عموم روایت مشکل است. (مکارم شیرازی، ۱۴۱۶ق: ۱۱۷)

برخی نیز با وجود صحت سندی، روایت را از ناحیه دلالتی مجمل ارزیابی کرده‌اند. (فیاض، ۱۴۱۰ق: ۴۳۷). برخی نیز گفته‌اند طبق قواعد ادبی ضمیر به واژه «ارض» بر می‌گردد و بر فرض اینکه به انفال برگردد، باید جمله مؤخر می‌آمد و «معادن» را می‌بایست پس از فقره آخر (هر کسی که بمیرد و وارثی نداشته باشد) ذکر می‌نمود تا ضمیر بدون هیچ فاصله‌ای به انفال بر می‌گشت و امام به اسلوب جمله و قوانین ادبی آگاه بوده که به

7./Accessed on: https://www.donyayemadan.com/fa/tiny/news-111641_1399/08/17

۸. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَصَّالَةَ بِنِ أَيْبُوبَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَرَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْأَنْفَالِ فَقَالَ هِيَ الْفَرَى الَّتِي قَدْ خَرِبَتْ وَ أَنْجَلَى أَهْلِهَا فَهِيَ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ مَا كَانَ لِلْمَلُوكِ فَهَوَ لِلْإِمَامِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْأَرْضِ الْخَرِبَةِ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ كُلُّ أَرْضٍ لَا رَبَّ لَهَا وَ الْمَعَادِنُ مِنْهَا وَ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ مَوْلَى فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ.

1. Nuclear Fusion

2. Deuterium

3. Helium - 3

4. Neutron

5. Hydrogen

6. Accessed on

<https://www.americanscientist.org/article/mining-the-moon> 1400/10/26

بدون مالک دانست؛ هرچند ضمیر «منها» را به آن برگردانیم؛ زیرا الغای خصوصیت و اینکه معادن در هر زمینی غیر از آن مصداق انفال باشد را نفی نمی‌کند. بنابراین، تخصیص معدن برای زمینی بدون مالک (خویی، بی‌تا: ۶۷) غیرموجه است. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۵ق: ج ۱/۱۷۸)

برخی نیز معتقدند موصول موجود در روایت (وَ مَا كَانَ مِنَ الْأَرْضِ الْخَرَبَةِ...) تا پایان مبتدا است و جملات بعدی معطوف بر آن هستند که در این صورت جمله «الْمَعَادِنُ مِنْهَا» نیز مستقلاً به این معنا است که همه معادن از انفال بوده و عموم آن مقید به چیزی نمی‌شود. درباره خدشه دوگانگی نقل (منها - فیها) هم می‌توان گفت که «هی» مبتدا بوده و همه اسامی بعد از آن خبر آن هستند و دو جمله «فَهِيَ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ» و «فَهُوَ لِلْإِمَامِ» عطف تفریح است بر اینکه هر یک از آن دو قبلاً از انفال بوده است؛ هرچند شاید این ترکیب دور از ذهن باشد؛ بنابراین همان طور که گفته شد «مَا كَانَ مِنَ الْأَرْضِ الْخَرَبَةِ...» تا پایان، مبتدا بوده و اسماء بعد از آن معطوف بر آنند و خبر همه آنها به قرینه ماقبل محذوف است که خبر محذوف «مِنَ الْأَنْفَالِ» است. (مؤمن قمی، ۱۴۲۵ق: ج ۲/۴۰)

افزون بر این موارد می‌توان در مصداق انفال قرار دادن «معادن فضایی» به هر دو هر به شکل روایت استناد کرد؛ بدین معنا که تفاوتی ندارد که روایت را با «منها» بخوانیم یا «فیها». به عبارت بهتر اگر قید «منها» را در روایت منظور کنیم از حیث اطلاق با دو توجیه ما مشکلی پیش نمی‌آید:

۱. اینکه مطلق معادن چه در زمین و چه در فضا را شامل می‌شود؛ زیرا گفته شد که بکاربردن واژه «ارض» در این قبیل روایات از باب «تسمیه الجزء باسم الكل» است؛ بدین معنا که مقصود قسمت و سطحی از زمین است و از دیگر سو همان طور که در معناشناسی واژه «زمین» بحث به میان آوردیم، مطلق سطح یا قلمروی از مکان مقصود است، بدون تفاوت بین اینکه آن مکان و قلمرو در سیاره زمین باشد یا دیگر سیارات.

۲. گفتیم فقها اتفاق نظر دارند که معدن اسم برای «حال» است نه «محل»؛ پس هر چیزی که به طور طبیعی یا در هر جا ذخیره شده باشد می‌تواند مصداق معدن باشد؛ مانند آب یا فلزات کمیاب یا دیگر عناصر طبیعی که در «ماه» وجود دارد.

از آن سو، اگر «فیها» را در عبارت منظور کنیم، دوباره با توجیهاش مذکور می‌توان از اطلاق همین قسمت استفاده کرد؛ یعنی معادن موجود در مکان‌هایی که مالک خاص ندارند و چون طبق معاهده فضای ماورای جو، هیچ قسمتی از «ماه» به ملکیت هیچ‌کس در نمی‌آید، می‌توان معادن موجود در قلمروهای بدون

این شکل آورده است. (طباطبایی قمی، ۱۴۱۹ق: ۴۶)

چنین توجیهی صائب به نظر نمی‌رسد؛ زیرا اگر در متن روایت دقت شود، راوی از مصداق انفال پرسیده و امام به انفال بودن برخی از مصداق اشاره کرده است و تأکید بر انفال بودن فقط برای جمله پایانی نیست؛ همان گونه که از فقره اول و دوم این مطلب فهمیده می‌شود. پس از «هِيَ الْقَرَى الَّتِي قَدْ خَرَبَتْ وَ أَنْجَلَى أَهْلِهَا» فرموده است: «فَهِيَ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ» و پس از «وَ مَا كَانَ لِلْمَلُوكِ»، فرموده: «فَهُوَ لِلْإِمَامِ»، سپس سه جمله «مَا كَانَ مِنَ الْأَرْضِ الْخَرَبَةِ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ» و «كُلُّ أَرْضٍ لَا رَبَّ لَهَا» و «الْمَعَادِنُ» را به هم عطف فرموده و حکم این سه را مجدد با «منها» تعیین فرموده است و در نهایت در جمله پایانی حکم «مِنَ الْأَنْفَالِ» فقط مختص همان جمله است؛ یعنی خبر برای «مَالُهُ» است.

بنابراین، اصل این برداشت که «الْمَعَادِنُ مِنْهَا» را مصداق یا بعضی از مصداق جمله قبل آن بگیریم، اشتباه است. مؤید ما این است که وقتی معصوم در مقام خطاب است، تمام حکم را بیان می‌کند و اگر می‌خواهد بیان کند که هر زمینی که بدون مالک است جزو انفال می‌باشد، به‌راستی چه هدفی از ذکر «معادن» داشت؟ آیا ذکر «معادن» سبب نمی‌شود که مصداق دیگر موجود در زمین‌های بدون مالک جزء انفال محسوب نشوند؛ مانند صحراها، دریاها، خشکی‌ها و کویرها؟!

با این حساب روایت نه تنها مجمل نیست، بلکه کاملاً روشن است و حرف عطف همه جملات متعدد را در یک حکم قرار می‌دهد (عاملی، بی‌تا: ۱۲۸؛ شرتونی، ۱۳۸۶: ج ۳۶۵/۴) که سه جمله مذکور در حکم «منها» که مصداق‌انگاری انفال است، شریک هستند. افزون بر این در همه دولت‌ها و حکومت‌ها، آنچه را که بدون مالک است جزو انفال عمومی محسوب کرده که دولت طبق مصالح ملت در آنها تصرف می‌کند و در شریعت اسلام نیز این موارد برای امام معصوم از حیثیت امامت او در نظر گرفته شده است. به دیگر سخن، این گونه موارد برای حکومت مسلمانان بوده و آیا کسی مجوز می‌دهد که اسلام که دین عدالت و انصاف است، همه معادن و زمین‌ها و دریاها و ... را برای فرد مشخصی در نظر بگیرد؟ آیا این با آیه «تَا (این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست‌به‌دست نگردهد» (حشر/ ۷)، منافات ندارد؟ بنابراین، معادن ملک است برای حیثیت امامت و حاکمیت مسلمانان که به طور قهری در اداره شئون زندگی آنها در آن تصرف کند؛ البته اگر این موارد مالکیت خصوصی داشته باشند دیگر امام نمی‌تواند در آنها تصرف داشته باشد. (منتظری، بی‌تا: ۶۱)

از سوی دیگر، نمی‌توان معادن را تنها مختص زمین‌های

«كُلُّ اَرْضٍ لَّا رَبَّ لَهَا» آمده است. به برخی از این روایات اشاره می‌شود:

۱. «از امام صادق از [مصادیق] انفال پرسیدم. فرمود: ... هر زمینی که مالک ندارند...». (حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۳۱/۹)
۲. «چیزهای برجسته غنائم، از آن امام است و او حق دارد از این اموال بردارد... و هر زمینی ناآبادی که مالک ندارد...». (همان: ج ۲۴/۹)

در این روایات بیان شده که هر زمینی که بدون مالک است، جزو انفال محسوب می‌شود. نیاز به یادآوری است که تعبیر «كُلُّ اَرْضٍ» می‌تواند مؤیدی بر دیدگاه مختار باشد که مقصود از «ارض» را مطلق سطح و قلمرو گرفته بودیم؛ زیرا بیش از یک زمین وجود ندارد و مقصود از «كُلُّ اَرْضٍ» یعنی هر سطح و قلمروی که فاقد مالک باشد که در این صورت دیگر قلمروها در کرات دیگر نیز می‌تواند زیرمجموعه این فقره قرار گیرد. پیش‌تر گفته شد که چنین برداشتی در قرآن وجود دارد. (زمر/ ۷۴)

نکته قابل‌ذکر اینکه واژه «ناآباد» در روایت دوم سبب تفسیر آن نمی‌شود که قلمروهای غیر آباد مصداق انفال است، بلکه تفسیر به «ناآباد» معارضه با اطلاق آن ندارد؛ زیرا میان اطلاق و منطوق آن منافات دیده نمی‌شود، اما از حیث مفهوم، دارای مفهوم وصف است که حجت نیست. (نراقی، ۱۴۱۰ق: ج ۱۰/۱۴۰) برخی نیز این را از مصادیق وصف غالبی دانسته‌اند؛ زیرا غالباً قلمروهای بدون مالک، آباد نیستند (انصاری (ب)، ۱۴۱۵ق: ج ۱۶/۴؛ نائینی، ۱۴۱۳ق: ج ۳۶۷/۲)؛ حتی شیخ انصاری در جای دیگر معتقد است که عمومیت این قسمت شامل زمین‌های آبادی که بدون احیا قابلیت بهره‌برداری دارند نیز می‌شود؛ مانند قلمروهایی که در اثر بارش زیاد باران یا رسیدن آب دریا به آن به طور طبیعی آباد شده‌اند. (انصاری (الف)، ۱۴۱۵ق: ج ۳۵۳)

بنابراین، از این قبیل روایات نیز می‌توان برای انفال بودن قلمروهای بدون مالک فضایی استفاده نمود و با معاهده فضای ماورای جو همسو بود.

۲-۳-۲. گستره بیابان‌ها

حدود ۱۵ درصد سطح ماه را در دشتهای خاکستری‌رنگ پهناوری به نام «دریاهای ماه» فرا گرفته است که در مقایسه با دیگر عوارض سطح «ماه» کاملاً مشخص بوده و با چشم غیرمسلح نیز از زمین دیده می‌شوند. یادآوری این نکته لازم است

مالک را به تبع آن جزو انفال به حساب آورد. بنابراین، سخنی که می‌گوید به دلیل احتمال دو وجهی بودن به‌خاطر وجود «مینه‌ها» یا «فیها» نمی‌توان از این روایت صحیح استفاده کرد (محقق داماد، ۱۴۱۸ق: ۳۹۷؛ محمدی ری شهری) یا در هر صورت اخذ به عموم روایت مشکل است، صائب به نظر نمی‌رسد. (مکارم شیرازی، ۱۴۱۶ق: ۱۱۷)

روایت دیگر که می‌توان از اطلاق آن برای انفال بودن معادن فضایی استفاده کرد این است: «از امام باقر درباره معادن و حقی که در آنهاست پرسیدم، فرمود: هر چه در حکم ذخیره و گنجینه است، در آن خمس است و فرمود آنچه از آنها با مال خود به دست آوردی - یعنی سنگ‌های پرداخت شده‌ای که خداوند از آن نصیب کرده است، خمس آن باید داده شود». (حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۹۹۲/۹؛ طوسی، ۱۴۰۷ق: ج ۱۲۲/۴)

این روایت از حیث سند، صحیح بوده، اما از نظر دلالتی نباید آن را ویژه خمس دانست. مقصود بهره‌برداری از واژه «رکاز» است که از معنای آن می‌توان معدن بودن را دریافت و معادن برای معصوم است و هر کسی با اذن امام در آنها کار کند باید خمس آن را رد و اگر بدون اذن امام در آنها کاری انجام دهد، امام همه آن را می‌گیرد و هیچ‌کس را در آن سهمی نیست. (کلینی، ۱۴۲۹ق: ج ۲/۷۱۵)

درنگ در معنای «رکاز» ما را بیشتر به مقصود رهنمون می‌کند. «رکاز» به معنای قطعات طلا و نقره که از معدن خارج می‌شوند (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ج ۳۲۰/۵)، گنج یافت‌شده در فلات یا معدن (ابن‌درید، ۱۹۸۸م: ج ۷۰۸/۲)، معدن و دارای معنای استعاری از آن (ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق: ج ۴۳۴/۲)، مال مدفون توسط انسان یا فعل الهی (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ج ۳۶۴)، هر چیز مدفون (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۲۲/۴) و آنچه که خداوند در معادن ایجاد و حادث نموده است. (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ق: ج ۷۲/۸)

بنابراین، از این روایت می‌توان برای مقصود استفاده کرد؛ از این جهت که معنای «رکاز»، معدن بوده و معادن جزو انفال هستند. با توجه به دیدگاه جناب کلینی، از همین روایت می‌توان در قسمت «مالکیت دنیا برای امام معصوم» نیز بهره برد. (کلینی، ۱۴۲۹ق: ج ۲/۷۱۵)

۲-۳-۲. قلمروهای بدون صاحب

در روایات مربوط به انفال، دسته‌ای وجود دارد که در آنها تعبیر

لکه‌های سیاه متعلق به سایه بلندی‌ها و عوارض مرتفع چیز چشمگیر دیگری ندارد. گفته شد که سطح «ماه» را دشت‌های پهناوری به نام «دریاهای ماه» فرا گرفته است که معمولاً نواحی کم‌ارتفاع ویژه بر سطح «ماه» هستند که توسط جریان مواد گدازه‌ای پر شده‌اند. (استات و همکاران، ۱۳۹۶: ۳۴۶) نیز صحبت از بلندی‌ها و گودی‌های سطح ماه به میان آمد، پس می‌توان با توجه به اطلاق تعبیر که دشت‌های زمینی و فضایی را در برمی‌گیرد و نیز مشابهت مصداقی، دشت‌های پهناور سطح «ماه» را جزو انفال به میان آورد و این مسئله در عرف بین‌المللی به‌عنوان دشت‌های «ماه» شناخته شده‌اند.

۳. اختلال نظم عمومی بین‌المللی

نظم عمومی بین‌المللی در حقوق بین‌الملل خصوصی با نظم عمومی در حقوق بین‌الملل عمومی متفاوت است. نظم عمومی دسته اول، در حقیقت یک نظم عمومی ملی است که از کشوری به کشور دیگر فرق دارد و مرجع رسیدگی در دعوی بین‌المللی مصداق این نظم را از نظام‌های حقوق ملی استخراج می‌کند. نظم عمومی حقوق بین‌الملل عمومی اصول و قواعد کلی است که برای جامعه بین‌المللی اهمیت اساسی دارد. این اصول بنیادین در اسناد بین‌المللی مانند منشور سازمان ملل متحد درج شده و در تصمیماتی که در سطح جهانی و منطقه‌ای اتخاذ می‌شود، به کار می‌رود. اصول مزبور به‌عنوان قاعده آمره بین‌المللی پذیرفته شده است. (عدالت‌جو و عصمتی، ۱۳۹۷: ۲۶۹)

اگر نسبت به «ماه» و مالکیت آن نگاه عمومی نشود و هر کشوری بخواهد با توسل به هر توجیهی در راستای تأمین نیازهای خود از «ماه» اقدام کند، بی‌تردید حق برخی کشورهای دیگر مورد تضییع قرار می‌گیرد؛ زیرا برخی هنوز هیچ اقدام عملی یا علمی برای رفتن به «ماه» و استخراج منابع حیاتی و مورد نیاز خود انجام نداده و از سوی برخی نیز در حال معدن‌کاوی در آنجا هستند. این در حالی است که در معاهده حاکم بر فعالیت کشورها بر «ماه» و سایر اجرام آسمانی (۱۹۷۹)، استفاده از «ماه» باید بر مبنای مساوات بوده و از اینکه «ماه» عرصه کشمکش بین‌المللی شود، جلوگیری گردد. از دیگر سو طبق ماده ۲ معاهده مذکور، کاوش و استفاده از «ماه» باید طبق حقوق بین‌الملل صورت گرفته و منطبق بر ماده ۴، اکتشاف و استفاده از «ماه» باید برای بهره‌وری و مصالح همه کشورها بدون در نظر گرفتن جایگاه اقتصادی و پیشرفت علمی باشد. همچنین طبق بند ۳ ماده ۷ در

که از واژه دریاهای ماه نباید مفهومی به معنای دریاهای زمین را انتظار داشت. علت اینکه دشت‌های پهناور «ماه» را به دریاهای ماه نام‌گذاری کرده‌اند، اشتباهی بود که از روزگاران گذشته ماه-شناسان مرتکب شده و دشت‌های ماه را به همین عنوان نام‌گذاری کرده‌اند. در «ماه» کوه‌های مرتفع نیز وجود دارد؛ البته هیچ‌گونه تشابهی با کوه‌های زمین ندارند، بلکه عوارضی هستند که دریاهای ماه را به‌صورت دیواره‌های بلندی دربر گرفته‌اند و یا بر اثر بمباران‌های شهابی متورم شده‌اند.

«بلندی‌های ماه» را باید جزو کهن‌ترین بخش‌های چهره ماه به شمار آورد؛ زیرا نخستین بخش‌هایی از «ماه» که سرد و منجمد شده‌اند، بلندی‌ها یا کوه‌های «ماه» بوده‌اند. افزون بر بلندی‌ها، ماه گودی‌های آفراوان نیز دارد. تقریباً سراسر چهره «ماه» را گودهای شهابی بی‌شماری آبله‌گون ساخته‌اند. (مور و هایت، ۱۳۸۶: ۱۰۰)

با طرح این مقدمه، اکنون می‌توان گفت روایات صحیحی در دست است که به گستره بیابان‌ها (بطون الاودیه) به‌عنوان مصداق انفال اشاره کرده‌اند که افزون بر اطلاق آنها، از مشابهت مصداقی آنان نیز می‌توان برای انفال بودن سطح ماه استفاده کرد:

۱. «انفال ... گستره بیابان‌ها است...». (کلینی، ۱۴۲۹ق: ج ۱/۲/۷۱۷)
۲. «انفال از زمین‌هایی است که... یا گستره بیابان‌ها...». (حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۹/۵۲۶)
۳. «فیء و انفال از زمین‌هایی است... یا گستره بیابان‌ها...». (همان: ج ۹/۵۲۷)

مقصود از «بطون اودیه» محل جریان آب یا رودخانه (شهید اول، ۱۴۱۹ق: ج ۳/۹۲؛ موسوی خلخالی، ۱۴۲۷ق: ج ۳/۱۶۳)، منافذ و فواصل موجود میان کوه‌ها است و زمین‌های مسطح برای نفوذ آب‌هایی مانند سیل (محقق داماد، ۱۴۱۸ق: ۳۷۷)، شکاف میان کوه‌ها (نجفی کاشف الغطاء، بی‌تا: ۱۵۰؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۸ق: ج ۱/۱۴۲) و مکان‌هایی که محل جریان آب و سیل بوده یا زمین‌هایی که کنار کوه‌ها هستند (مؤمن قمی، ۱۴۲۵ق: ج ۲/۳۰) است.

با این حال فقها در تعیین مصداق «بطون اودیه»، مسئله را به عرف و عادت (حائری، ۱۴۱۸ق: ج ۵/۲۵۴) یا عادت (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق: ج ۲/۸۴؛ بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق: ج ۱/۲۸۹) بازگردانده‌اند. عرف بین‌المللی، «ماه» را کره‌ای می‌داند که جز

عرصه بین‌الملل برای استفاده در حد نیاز و به‌اندازه سهم برای همه فراهم آید.

بحث و نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت، این نتایج به دست آمد:

۱. امکان حقوقی برای تأیید مالکیت در عرصه کره ماه وجود دارد؛ هر چند به دلایل گوناگون اثبات خارجی آن ممکن نباشد و نیازمند بسترسازی در آینده است.
۲. نظر برگزیده نویسندگان این است که با استفاده از ادله‌ای مانند انفال، مالکیت معصوم و اختلال در نظم عمومی بین‌المللی می‌توان ایده مالکیت ماه را مردود دانست و از همه منابع آن به نفع همه مردم کشورهای گوناگون استفاده کرد که در همین راستا مشابهت مصداقی انفال می‌تواند به این دیدگاه کمک نماید. از سوی دیگر باید نسبت به ماه و مالکیت آن نگاه عمومی شود و هر کشوری نتواند با توسل به هر توجیهی در راستای تأمین نیازهای خود از ماه اقدام کند؛ چرا که سبب می‌شود تا حق برخی کشورهای دیگر مورد تضییع قرار گیرد. برای همین باید با تأکید بر اصل اشتراک همه کشورها، نسبت به تأسیس گروهی برای نظارت بر فعالیت این‌گونه کشورها به‌منظور جلوگیری از تضییع حقوق دیگر کشورها و بر هم زدن نظم عمومی بین‌المللی در عرصه ماه اقدام کرد.

همه عرصه‌های استفاده از «ماه»، کارها باید بدون لطمه زدن به حقوق سایر کشورها باشد. افزون بر این موارد، معاهده مذکور در ماده ۱۱، «ماه» و منابع طبیعی آن را میراث مشترک بشریت دانسته و دوباره بر کاوش و استفاده از آن بدون هیچ‌گونه تبعیض، بر مبنای مساوات و منطبق بر حقوق بین‌الملل تأکید کرده و در قسمت (د) بند ۷ همان ماده، تسهیم مساوی منافعی که از آن منابع توسط همه کشورهای شرکت‌کننده در معاهده به‌دست‌آمده، از اهداف اصلی رژیم بین‌المللی دانسته شده است.

بنابراین، هرگونه تک‌روی یا استفاده بیش از حد مجاز توسط کشورهایی که به فناوری رفتن به «ماه» و استخراج منابع آن دست یافته‌اند، مغایر با این اصول بین‌المللی خواهد بود که باید با تأکید بر اصل اشتراک همه کشورها، نسبت به تأسیس گروهی برای نظارت بر فعالیت این‌گونه کشورها به‌منظور جلوگیری از تضییع حقوق دیگر کشورها و بر هم زدن نظم عمومی بین‌المللی در عرصه «ماه» اقدام نمود، اما اگر چنین کاری انجام نشود و حضور و اکتشاف و بهره‌برداری برخی کشورها تحت قانون خاصی صورت نگیرد، قطعاً اعتراض دیگر کشورها را به دنبال خواهد داشت؛ به‌ویژه کشورهایی که نیازمند منابع حیاتی در «ماه» بوده، ولی قدرت علمی یا اقتصادی برای رفتن و اکتشاف در «ماه» را ندارند. بنابراین، به‌منظور جلوگیری از هرگونه بی‌نظمی، جنگ یا نوع پیامد منفی دیگر، باید ساختار قانونی در

References

- The Holy Quran. Translated by Nasser Makarem Shirazi.
- A Group of Researchers. (2002). *Encyclopedia of Islamic jurisprudence according to the religion of Ahl al-Bayt*. Qom: Institute of Encyclopedia of Islamic Jurisprudence. (In Arabic)
- Allame Helli, H. (1993). *Tazkerat al-Foghaha*. Qom: Al al-Bayt Institute. (In Arabic)
- Allame Helli, H. (1999). *Tahrir al-Ahkam al-Shareiar ala Mazhab al-Emamiat*. Qom: Imam Sadigh Institute. (In Arabic)
- Ameli, H. (No Date). *Maalem al-Din va Melaz al-Mojtahedin*. Qom: Islamic Publications Office. (In Arabic)
- Ansari, M. (1994). *Ketab al-Makaseb*. Qom: Commemoration Congress of Sheikh Ansari. (In Arabic)
- Bahr Al Oloum, M. (1982). *Bolghat al-Faghih*. Tehran: Sadegh Library Publications. (In Arabic)
- Edalatjou, T., Esmati, Z. (2018). *The position of public order in international agreements on human rights and Iran-Islam legal system*. Quarterly of Legal Encyclopedias. 1 (1), pp. 265 – 288. (In Persian)
- Emami, S. H. (No Date). *Civil Rights*. Tehran: Eslamieh. (In Persian)
- Farahidi, K. (1989). *Ketab al-Ain*. Qom: Hejrat. (In Arabic)
- Fayazm, M. E. (1990). *The lands*. Qom: Dar al-Ketab. (In Arabic)
- Fazel Movahed Lankarani, M. (2002). *Tafsil al-Shariat fi sharh Tahrir al-Vasilat* (al-Khoms va al-Anfal). Qom: Aemeye Athar Jurisprudent Center. (In Arabic)

- Freeland, S. (2010). "Fly Me to the Moon: How Will International Law Cope with Commercial Space Tourism?". *Melbourne Journal of International Law*. 11 (1), pp. 85 - 118.
- Gheraati, M. (2010). *Tafser Nour*. Tehran: The cultural center of lessons from the Quran. (In Persian)
- Haeri, A. (1997). *Riaz al-Masael fi Tahghighal-Ahkam bedalael*. Qom: Al al-Bayt Institute. (In Arabic)
- Hamedani, A. R. (1996). *Mesbah al-Faghih*. Qom: Al-Jaafaria Foundation for the Revival of Heritage and the Islamic Publishing Foundation. (In Arabic)
- Hashemi shahroudi, S. M. (2002). *Contemporary jurisprudential readings*. Qom: Institute of Encyclopedia of Islamic Jurisprudence. (In Arabic)
- Hashemi shahroudi, S. M. (2004). *Ketab al-Khoms*. Qom: Institute of Encyclopedia of Islamic Jurisprudence. (In Arabic)
- Hor e Ameli, M. (1998). *Vasael al-Shia*. Qom: Al al-Bayt Institute. (In Arabic)
- Hosseini ameli, J. (No Date). *Meftah al-Keramat fi sharh e Ghavaed al-Allama*. Beirut: Dar Ehya al-Torath al-Arabi. (in Arabic)
- Hosseini shirazi, S. S. (2004). *al-Talight ala Sharaie al-Eslam*. Qom: Esteghlal. (In Arabic)
- Hosseini Sistani, S.A. (1996). *Menhaj al-Salehin*. Qom: Office of Ayatollah Sistani. (In Arabic)
- Hosseini Zobeidi, M. (1993). *Taj al-Arous men Javaher al-GHamous*. Beirut: Dar al-Fekr. (In Arabic)
- Ibn Doraid, M. (1988). *Jomhorat Al Loghat*. Beirut: Dar al-Elm. (in Arabic)
- Ibn Fares, A. (1983). *Mojam Maghaies Al Loghat*. Qom: Islamic Publications Office. (In Arabic)
- Isfahani, S.A. (1973). *Vasilat al-Nejat*. Qom: Mehr. (In Arabic)
- Karaki, A. (1994). *Jami al-Maghased fi sharh al-Ghavaed*. Qom: Al al-Bayt Institute. (In Arabic)
- Khoei, S. A. (No Date). *al-Mostanad fi sharh al-Orvat al Vothgha- al-Khos*. No place: No publisher. (In Arabic)
- Khoei, S. A. (No Date). *Mesbah al-Feghahat* (al-Makaseb). No place: No publisher. (In Arabic)
- Khomeini, S. R. (2000). *Ketab al-Bai*. Tehran: Imam Khomeini Editing and Publishing Institute. (In Arabic)
- Koleini, M. (2008). *al-Kafi*. Qom: Dar al-Hadith. (In Arabic)
- Makarem shirazi, N. (1991). *Jurisprudential rules*. Qom: Imam Ali School. (In Arabic)
- Makarem shirazi, N. (1993). *Tafsir e Nemouneh*. Tehran: Dar al-Ketab al-eslamiat. (In Persian)
- Makarem Shirazi, N. (1996). *Anvar al-Fighahat (Ketab al-Khoms va al-Anfal)*. Qom: Imam Ali School. (In Arabic)
- Meshkini, A. (2008). *Mostalahat al-Figh*. Qom: al-Hadi. (In Arabic)
- Mohaghegh damad, M. (1997). *Ketab al-Khoms*. Qom: Dar al-Esra. (In Arabic)
- Mohaghegh damad, S. M. (1986). *The rules of jurisprudence*. Tehran: Islamic Sciences Publishing Center. (in Persian)
- Moktazeri, H. A. (No Date). *Ketab al-Khoms va al-Anfal*. Qom: No publisher. (In Arabic)
- Momen Qomi, M. (2009). *The Local extent of the governorship*. Ahl al-Bayt jurisprudence magazine. 53 (1), 3 – 14. (In Persian)
- Momen Qomi, M. (2004). *Islamic divine state or Islamic government*. Qom: Islamic Publications Office. (In Arabic)
- Moore, P., Hunt, G. E. (2008). *The atlas of the solar system*. Translated by Abbas Jafari. Tehran: Institute of geographical and cartography of Gitaology. (In Persian)

- Mosavi ardebili, S. A. (2006). *Figh al-Hodod va al-Taazirat*. Qom: Mofid University. (In Arabic)
- Mosavi khalkhali, M.M. (2006). *Figh al-Shia (Ketab al-Khoms va al-Anfal)*. Qom: Dar al-Bashir. (In Arabic)
- Mostafavi, H. (1982). *Research in the words of the Quran*. Tehran: Book translation and publishing center. (In Arabic)
- Mozafar, M. (1972). *Ehya al-Arazi al-Mavat*. Cairo: al-Matbaat al-Alamiyat. (In Arabic)
- Naeeni, M. H. (1993). *al-Makaseb va al-Bai*. Qom: Islamic Publications Office. (In Arabic)
- Najafi kashef al-ghita, A. (2002). *Safinat al-Nejat va Meshkat al-Hoda va Mesbah al-Saadat*. Najaf: kashef al-ghita Institute. (In Arabic)
- Najafi kashef al-ghita, A. (No Date). *Osas al-Taghwa leneil e Jannat al-Maava*. No place: kashef al-ghita Institute. (In Arabic)
- Najafi, M. H. (1983). *Jawaher al-Kalam fi sharh Sharaye al-Eslam*. Beirut: Dar Ehya al-Torath al-Arabi. (In Arabic)
- Naraghi, A. (1995). *Mostanad al-Shia fi Ahkam al-Shariat*. Qom: Al al-Bayt Institute. (in Arabic)
- Qomi, A. (1985). *Tafsir al-Qomi*. Qom: Dar al-Ketab. (in Arabic)
- Ragheb Isfahani, H. (1991). *Mofradat e Alfaz al-Quran*. Beirut: Dar al-Elm. (in Arabic)
- Sabzevari, A. (1992). *Mohazab al-Ahkam fi bayan al-Halal va al-Haram*. Qom: Almanar. (In Arabic)
- Sabzevari, M. B. (2002). *Kefayat al-Ahkam*. Qom: Islamic Publications Office. (In Arabic)
- Safi golpayegani, L. (1995). *Hedayat al-Ebad*. Qom: Dar al- Quran. (In Arabic)
- Seyfi mazandarani, A. A. (1996). *Dalil Tahrir al-Vasilat – al-Khoms*. Tehran: Imam Khomeini Editing and Publishing Institute. (In Arabic)
- Shahid aval, M. (1998). *Zekra al-Shia fi Ahkam al-Shariat*. Qom: Al al-Bayt Institute. (In Arabic)
- Shahid thani, Z. (1989). *Al-Rowzat al-Bahiat fi sharh al-Lomat al-Dameshghiat*. Qom: Davari Bookstore. (In Arabic)
- Shahid thani, Z. (1992). *Masalek al-Afham ela Tanghih Sharaye al-Eslam*. Qom: Islamic Education Institute. (In Arabic)
- Shertouni, R. (2007). *Mabadi al-arabiat*. Qom: Dar al-Elm. (In Arabic)
- Soyouti, A. (1983). *Al-dor al-Manthour fi Tafsir al-Quran Belmathour*. Qom: Ayatollah Marashi najafi Library. (In Arabic)
- Tabarsi, F. (1993). *Majma al-Bayan fi Tafsir al-Quran*. Tehran: Naser khosro. (In Arabic)
- Tabatabaei qomi, T. (1998). *Al-Ghayat al-ghoswa fi al-Taligh ala al-Orwat al-vothgha – ketab al-Khoms*. Qom: Mahallati Bookstore. (In Arabic)
- Tabatabaei, S. M. H. (1970). *Al-Mizan fi Tafsir al-Quran*. Beirut: Alami Publishing Institute. (In Arabic)
- Taheri, H. (1997). *Civil Rights*. Qom: Islamic Publications Office. (In Persian)
- Tarihi, F. (1996). *Majma al-Bahrain*. Tehran: Mortazavi. (In Arabic)
- Tousi, M. (1986). *Tahzib al-Ahkam*. Tehran: Dar al-Kotob al-eslamiyat. (In Arabic)
- Yazdi, M. (1997). *Ketab al-Khoms*. Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
- Yazdi, M. K. (1989). *Al-Orwat al-Wothgha fima taomo behe al-Balwa*. Beirut: Alami Publishing Institute. (In Arabic)
- <https://www.americanscientist.org>
- <https://www.donyayemadan.com>
- <https://www.donyayemadan.com>
- <https://www.irna.ir/xjxQmJ>
- <https://www.sat.isti.ir/ZZvd>